

سید احمد موثقی ★

«نوسازی و اصلاح دینی»
از دیدگاه
سید جمال‌الدین اسدآبادی»

مقدمه

سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۹۷-۱۸۳۸ م / ۱۳۱۴-۱۲۵۴ ه.ق)، یکی از برجسته‌ترین مصلحین مسلمان و از بانیان اصلی تفکر نوسازی جوامع شرقی و مسلمان در دوره معاصر، ضمن اینکه اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی‌اش ریشه در آراء و اندیشه‌های حکما و متفکران مسلمان قرون گذشته داشت، عمیقاً متأثر از اوضاع و شرایط حاکم بر جوامع مسلمان و جهان اسلام در قرن ۱۹ م / ۱۳ ه. ق بود. این جوامع به‌علل فراوانی در اوج انحطاط و عقب ماندگی و در همان حال در معرض هجوم تمدن جدید غربی و استعمار اروپاییان بودند و با ضعف و رخوت تمام، در عین تغییر تدریجی بافت سنتی‌شان، در شرف انحلال و ادغام در نظام جهانی سرمایه‌داری پیشرفته بودند. اوضاعی که در حال حاضر نیز به‌نحوی عمیق‌تر و وسیع‌تر برقرار می‌باشد. به‌همین دلیل تجزیه و تحلیل آرای اسدآبادی همچنان مناسبت و تازگی خود را دارد؛ به‌ویژه که، با وجود نوشته‌های فراوان درباره وی، در خصوص اندیشه‌های او آنهم در زمینه نوسازی و اصلاح دینی کمتر سخن به‌میان آمده است.

★ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه تهران.

قبلا تذکر این نکته لازم است که به‌طور کلی در برخورد با مسئله انحطاط داخلی و هجوم غرب دو جریان متفاوت در مبانی، دورنمایه‌ها و اهداف در جهان اسلام معاصر شکل گرفته و خواهان تغییر «وضع موجود» و «نوسازی»^۱ و «اصلاح درامور شدند: یکی جریان تجدد و متجددین غربگرا که، علی‌رغم وجود طیف‌های وسیع داخلی بین آنها، همگی خواهان پیروی از تمدن غرب و الگوها و مدل‌های غربی و اکثر در پیوند با سیاستهای دول اروپایی، عامل و کارگزار تغییرات، اصلاحات و نوسازیهای صوری در جهت «غربی سازی»^۲ باورها، گرایشها و نهادها، بودند. از آن میان از افرادی چون ملک‌خان، آخوندزاده، سپهسالار، مستشارالدوله، طالبوف و تقی‌زاده درایران و سیداحمدخان در هند و طهطاوی، شبلی شمیل و طه حسین در جهان عرب می‌توان نام برد که به‌تأثر از جهان‌بینی بشر - محوری (اومانستی) منادی اصولی چون تفکیک‌دین از سیاست و دنیاگرایی، اصالت ماده، عقل، علم و عمل و ترقی و ناسیونالیسم^۳ بودند. جریان دوم، جریان اصلاح‌طلبی دینی و احیای تفکر اسلامی بود که طی آن مصلحان دین، خواهان تغییرات و اصلاحات از موضع دین و با مبانی و اهداف دینی و اسلامی و حل و رفع موانع توسعه و علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین شدند. کسانی چون سیدجمال، عبده، کواکبی، اقبال، سید قطب، مودودی، شریعتی، طالقانی، مطهری و آخرین و برجسته‌ترین آنها امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) از این زمره هستند که کم و بیش اصولی از قبیل لزوم بازگشت به اسلام اصیل و نخستین و سلف، پیوند دین و سیاست، هماهنگی عقل و دین، اجتهاد و وحدت

1- Modernization

2- Westernization

۳- بعنوان نمونه رجوع شود به منابع عمومی زیر :

حامدالگار، میرزاملکم‌خان، ترجمه جهانگیر عظیمی و مجید تفرشی (تهران)، شرکت سهامی انتشار، (۱۳۶۹)؛ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت درایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، چ ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، صص ۷۵-۱۱؛ حمید عنایت سیری دراندیشه سیاسی عرب، چ ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)، صص ۷۶-۲۷.

مسلمین در مقابل هجوم استعمار غربی^۱ را مبنای مبارزه نوخواهانه خود قرار دادند.

جریان دوم، که به لحاظ اقتضای ماهیت تحقیقی مقاله صرفاً تفکر پیشتاز آن، یعنی اسدآبادی، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت، در درون خود دارای دو شاخه متمایز، یکی با تمایلات و جهت گیریهای بنیادگرایانه و سلفی، دیگری با تمایلات و جهت گیریهای انقلابی و رادیکال می باشد که سردمدار شاخه اول محمدبن عبدالوهاب (۹۲-۱۰۷۳ / ۱۲۰۶-۱۱۱۵ ق) و بانی شاخه دوم سیدجمال الدین اسدآبادی است^۲. وجه تمایز اصلی شاخه دوم از شاخه اول، علیرغم شعارهای مشترک اصلاحی، اعتنای جدی و اساسی آن به عقل و فلسفه، علم و اجتهاد و نوآوری می باشد که به همت و ابتکار اسدآبادی عمق و غنای خاصی به کل جریان اصلاح دینی بخشیده است.

در مقاله حاضر به تحلیل محتوایی مفهوم و معنای نوسازی و اصلاح و شرایط آن در چارچوب بحث تغییرات اجتماعی و علل و عوامل آن و نیز مبانی، شیوه ها و اهداف نوسازی و اصلاح، از دیدگاه سیدجمال الدین- اسدآبادی پرداخته می شود. آنچه در این راستا شایان ذکر است، تأکید اسدآبادی بر ضرورت نوسازی جوامع مسلمان بر مبنای دین اسلام و لزوم رایه راه و روش نوین اسلامی در امر نوسازی و توسعه با اصول و مبانی

۱- بعنوان نمونه رجوع شود به منابع زیر:

سیدجمال الدین اسدآبادی، نیچریه یا مادیگری، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا)؛ سید عبدالرحمن کواکبی، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار. نقد و تصحیح محمد جواد صاحبی، (قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳)؛ محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، (تهران، رسالت قلم، بی تا)؛ حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، صص ۱۹۵-۷۷؛ دکتر حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه (تهران، موج، بی تا)، صص ۴۱-۹.

۲- در این زمینه رجوع شود به جزوه نویسنده در درس «جنبشهای اسلامی معاصر»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، صص ۱۲۳-۸۱.

و دورنمایه‌هایی متفاوت از راهها و مکاتب غربی نوسازی و توسعه، به‌فراخور وضع و حال جوامع شرقی و مسلمان به‌ویژه با توجه به تاریخ، فرهنگ، سنتها و عقاید خاص آنان است. آراء و اندیشه‌های اسدآبادی در این مورد اگرچه به‌صورت منظم و مدون و در قالب نظریه‌های نوسازی و توسعه ارائه نشده، ولی می‌توان از بطن اندیشه‌های وی این ضرورت و تأکید و علل و عوامل عقب‌ماندگی جوامع مسلمان را در ابعاد فکری - فرهنگی، سیاسی - اقتصادی و اجتماعی و در چارچوب مطالعات مربوط به فرایند اجتماعی و بحث تغییرات اجتماعی استنتاج نمود که می‌تواند مبنای نوسازی و توسعه جوامع مسلمان قرار گیرد. در این مقاله به‌اجمال و به‌طور نظری و عام بادیگاه اسدآبادی در این خصوص آشنا می‌شویم.

۱- ضرورت و معنای اصلاح

ضرورت «اصلاح» امور مسلمین و رفع نابسامانیهای آنان، همانطور که خود اسدآبادی تشخیص داده است^۱، ریشه در تعالیم دین دارد. این اصلاح، در فرهنگ و قرآن کریم، به‌معنی سامان بخشی بنیادین به‌امور و متضاد با مفهوم «افساد» به‌معنای نابسامانی بنیادی ایجاد کردن، به‌کار رفته است^۲. لذا، با این تعبیر، مفهوم اصلاح از دیدگاه اسلام با تعبیر «اصلاح» بعنوان رفورم^۳ در جامعه‌شناسی سیاسی که به‌معنای تغییرات روبنایی و در مقابل تعبیر «انقلاب»^۴ به‌معنای تغییرات بنیانی و ساختاری است، تفاوت دارد. در جریان احیاء^۵ و بازسازی^۶ تفکر دینی که اسدآبادی منادی آن بود، مفهوم «اصلاح» از مقوله تغییر و تحول اجتماعی اساسی

۱- برادر شهید علی شریعتی، ما و اقبال، مجموعه آثار ۵، (تهران، حسینیه ارشاد، بی‌تا). ص ۴۱.

۲- مرتضی مدرس چهاردهی، سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، (تهران: کتابهای پرستو، ۱۳۶۰)، ص ۳۷۴.

3- Reform.

4- Revolution

5- Revival, Resurgence

6- Reconstruction

در جهت ترقی و تکامل و در را هنیل به آرمانها و کمال مطلوبهای انسانی و اسلامی به نوعی همان «انقلاب» و یا به تعبیر مرحوم شریعتی «انقلاب اصلاحی»^۱ می باشد.

در این جریان، علاوه بر ایجاد انقلاب و اصلاح در امور اقتصادی و سیاسی، ایجاد انقلاب و اصلاح اولیه در فکر و فرهنگ و اجتماع مسلمین نیز ضروری به نظر می رسد و تغییر جهان بینی سنتی که به نام دین و مذهب، سکون و عدم تغییر را مبنا قرار داده، به جهان بینی اصلاح و تصحیح شده و اصیل اسلامی، که در آن حرکت و تحول انقلابی و تکاملی در جهت آرمانها و اهداف عالی مطرح است، امری حیاتی می باشد. در واقع همزمان، و یا حتی قبل از یک انقلاب سیاسی و اقتصادی، یک انقلاب فکری و فرهنگی در سطح جامعه جهت تغییر یا تصحیح جهان بینی سنتی، که یک جهان بینی ایستا و مکانیکی است، به یک جهان بینی پویا و دینامیک و آنگاه حل و رفع موانع و معضلات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه و برخورد آگاهانه با «مسئله غرب»، با تکیه بر آن جهان بینی که مبتنی بر اسلام اصیل و جامع است، اولویت دارد. در این زمینه اسدآبادی ضمن تکیه بر بنیان معنوی و فرهنگی جامعه و ملت، با تأکید بر اولویت جهان بینی و نگرش و «فهم» نسبت به ایدئولوژی و عمل، می گفت :

«ملت بدون اخلاق و اخلاق بدون عقیده و عقیده بدون

فهم ممکن نیست.»^۲

او پس از اشاره به «ضعف» و «بیچارگی» و «پریشان حالی» غالب بر «جمیع طبقات و اصناف» مسلمانان و انتظار آنان بر ظهور «حکیمی» و «مجددی» که دین و تمدن آنها را احیا کند، ضرورت و اولویت

۱- برادر شهید علی شریعتی، ما و اقبال. مجموعه آثار ۵، (تهران، حسینیه ارشاد، بی تا)، ص ۴۱.

۲- مرتضی مدرس چهاردهی، سید جمال الدین و اندیشه های او، (تهران: کتابهای پرستو، ۱۳۰۶)، ص ۳۷۴.

اصلاح و بازسازی تفکر و ذهنیت و جهان‌بینی مسلمانان و «تربیت حسنه الهیه» را، که طی آن «عقول» و «نفوس» آنان «اصلاح» و تقویر و تقویم می‌گردد، چنین بیان نمود:

«هریک از مسلمانان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً گوش فراداشته منتظر و چشم‌براه است که از کدام قطعه از قطعات ارض و از کدام بقعه از بقاع زمین حکیمی و مجددی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقول و نفوس مسلمانان را نماید و فسادها یطاری شده را رفع سازد و دوباره ایشان را بدان تربیت حسنه الهیه تربیت کند، شاید به سبب آن تربیت حسنه باز بحالت مسرت بخش خودها رجوع کنند.»^۱

او با این باور که خداوند اسلام، این «دیانت صدقه» و «شریعت حقه»، را زایل نخواهد کرد، خود پیش از دیگران منتظر بود که «بحکمت حکیمی و تدبیر خبیری عقول و نفوس مسلمانان بزودترین وقتی منور و مقوم گردد.»^۲

بنابراین، به یک معنا، از دیدگاه اسدآبادی منظور از نوسازی و اصلاح دینی تغییرات انقلابی در جوامع مسلمان با تکیه بر تفکر و معرفت دینی احیا و بازسازی شده و جهان‌بینی اصلاح و تصحیح شده مسلمانان است. او نوسازی فرد و جامعه را بر مبنای فکر و فرهنگ و بهر هبری متفکران و مصلحان دینی خواستار بود.

به معنایی دیگر منظور از اصلاح دینی می‌تواند انجام اصلاحات و تجدیدنظرهایی در دین باشد، به همان وجهی که در عالم مسیحیت توسط جنبش رفورماسیون^۳ (اصلاح دینی) و پروتستانتیسم صورت گرفت و یا در جنبش «سلفیه» در مذاهب سنی و تفکر اهل سنت که با نفی صریح یا

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، ص ۹۹.

۲- سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، ص ۹۹.

ضمنی مذاهب رسمی، خود مذهب و فرقه جدیدی را بوجود آورد و نمونه بارز آن فرقه وهابیت و یا از غیر سنیان بابیه است. اما جریان اصلاح دینی در قرن ۱۹ م / ۱۳ ق، به ویژه تحت تأثیر اسدآبادی، برخلاف پروتستانتیسم ابتدائاً واکنشی در برابر هجوم سیاسی و استعماری غرب بود و خصوصیت تدافعی داشت^۱ و شعار وحدت مسلمین آن هم در همین راستا بود، و برخلاف «سلفیه» به معنای نفی و رد مذاهب رسمی نبود. اگرچه از دیگر شعارهای آن به خصوص در شاخه دوم اصلاح طلبی از اسدآبادی تا مصلحان متأخر، لزوم مبارزه با جمود و قشریگری و پیرایش دین از خرافات و اثبات توانائی در حل معضلات جامعه و جهان، به ویژه به کمک عقل و جهان بینی اصلاح شده، بود ولی این شعارها هم در مورد مصلحان شیعه از اسدآبادی تا کنون، برخلاف برخی از مصلحان سنی، با تجدیدنظر در مذهب و اصول آن همراه نبود^۲. به همین دلیل آنها داعیه آوردن مذهب جدیدی را نداشتند، چون مذهب و مکتب تشیع نه آن تشکیلات متمرکز و واحد کلیسایی را داشت و نه اعتقاد به بسته بودن با اجتهاد و یا پیوند رسمی با دولت و نظامهای استبدادی حاکم.

اسدآبادی ضمن رد صریح داعیه اصلاح دینی به مفهوم ایجاد دینی دیگر و نفی لزوم این گونه اصلاح در عین حال بر ضرورت اصلاح در دین و در واقع در عقاید مذهبی مسلمانان جهت رفع خرافات و پیرایه‌های وارده در طی قرون و بجای آن اجتهاد و نوآوری در مسایل اساسی و اصولی «به مقتضای مکان و زمان»، تأکید نموده، می‌گفت:

۱- دکتر حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه، ص ۱۳.

۲- دکتر حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه، ص ۳ و ۳۲. با این حال مرحوم عنایت در کتاب دیگرش «تجددخواهی شیعه» را مطرح نموده که گویا منظورش نوآوری شیعه بود و گرنه تجدیدنظر طلبی با تشیع مناسبت ندارد. نگاه کنید به: حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲)، ص ۲۷۵.

«بایبان» چه همتی در راه تخفیف تکلیف دین محمدی کرده‌اند؟ چه خدمتی به مسلمانان نموده‌اند جز اینکه «قرآن» را مبدل به «بیان»^۱ کنند و «مکه» را مبدل به «عکه»^۲؟ این را نمی‌توان در حقیقت اصلاح نامید. مسلمان هیچ احتیاج به دین تازه دیگری نداشتند. دین اسلام تنها بمقتضای مکان و زمان احتیاج بساده‌تری و بهتری داشت و بس. دین بابی رفع این احتیاج را نکرد.^۳

او همچنین در لزوم اراییه تفسیری جدید و متناسب با مقتضیات زمان از احکام و قوانین اسلامی در جهت حل و رفع نیازهای جامعه می‌گفت: «اسلام باید بر موجب حاجات و لوازم هرقرنی تبدیل یابد تا تطابق با آن احتیاجات کند والا آن را ترس زوال است که ان‌الله یبعث فی رأس کل قرن رجلاً لیصلح امر هذه الامه.»^۴

۲- تغییرات اجتماعی، شرایط نوسازی و اصلاح و صفات مصلحین

مسئله اساسی در اندیشه اسدآبادی اولاً شناخت علل و عوامل تغییرات و تحولات اجتماعی و ثانیاً توجه به هر دو نوع سیر این تغییرات و فرایندهای اجتماعی یعنی صعود و زوال یا ترقی و انحطاط جوامع و ملت‌هاست و هدف وی از این جستجوی دوگانه هم کشف علل و عوامل تحولات مطلوب و نامطلوب و هم اراییه راه‌حلی برای درمان دردها و رفع علل و عوامل

۱- نام کتاب سیدعلی محمد باب پیشوای بایبه.

۲- واقع در سرزمین فلسطین، مدفن باب و بهاءالله که زیارتگاه بایبان و بهائیان می‌باشد.

۳- میرزا لطف‌الله اسدآبادی، شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی، ج ۳، (قم: دارالفکر، بی‌تا)، ص ۱۱۰؛ و نیز: مرتضی مدرس چهاردهی، سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۱۵۰.

۴- همان منبع، همان صفحه، و نیز: مرتضی مدرس چهاردهی، سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۱۵۱. حدیث مورد اشاره بنا به نوشته مرحوم مطهری سند اساسی نداشته و معتبر نیست. نگاه کنید به: استاد شهید مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۱۱۰.

ضعف و انحطاط مسلمین و موانع توسعه است. این امر در واقع همان «اصلاح» امور مسلمین در جهت نیل همگان به «سعادت» است، آنهم بر مبنای تفکر دینی احیا و بازسازی شده و به دنبال یا همراه با اصلاح و تصحیح جهان بینی سنتی مسلمانان.

اما نوسازی و اصلاح امور نیازمند اسباب و معداتی است و مصلحان و اصلاحگران دست اندر کار آن باید دارای شرایط و مشخصاتی باشند؛ چرا که مدعیان اصلاح و نوسازی فراوانند و اگر واجد شرایط لازم نباشند چه بسا که معالجه آنها مبدل به بیماری جدید و تشدید نابسامانیها و فنای امت گردد^۱: لذا ابتدا باید دید که شرایط اصلاح و مشخصات يك مصلح واقعی چیست و چه باید کرد؟ و چه نباید کرد؟.

به نظر اسدآبادی برای تبیین و تعلیل مسائل مربوط به عقب ماندگی و انحطاط جوامع یا ترقی و تعالی آنها و کشف علمی قانونمندیهای حاکم بر تغییرات و تحولات اجتماعی قبل از هر چیز باید به مطالعه در تاریخ آن جوامع پرداخت. نخستین کار گشودن کتاب تاریخ زندگی بشری است تا طی آن «از اوضاع و احوال ملت‌های گذشته و مراحل مختلف آنان آگاه باشیم و از تحولات ادواری آن مطلع شویم چون بدین وسیله می‌توانیم بعقل ترقی و پیشرفت ملل شرق پی ببریم. با مطالعه آن تاریخ است که ما پی می‌بریم ملت‌ها چگونه به فضای عظمت و بزرگی قدم گذاشتند؟ ... بعد هم روی چه عواملی از آن مقام شامخ پائین آمده نابود شده‌اند بطوریکه جز نام آنها در تاریخ آثاری از آنان باقی نمانده است.»^۲

به طور کلی از دیدگاه سیدجمال شناختن علل بیماری يك امت ممکن نیست مگر اینکه «عمر زندگی آن امت را بشناسیم و بدانیم در ادوار زندگی این امت چه حوادثی براو گذشته و چه عاداتی داشته است؟»^۳.

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، مترجم زین‌العابدین کاظمی خلخالی، (تهران: انتشارات حجر، بی‌تا)، ص ۸۳.

۲- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۲۲۹.

۳- همان منبع، ص ۸۲.

او مخصوصاً برای کسانی که زمام امور جامعه را بدست می‌گیرند مشاهده «آئینه اجتماع» و «کتاب صحیح تاریخ» را لازم می‌دانست: «آنهایی که رشته امور جامعه را در دست می‌گیرند بی‌نیاز از آئینه اجتماع و کتاب صحیح تاریخ نیستند، همان جور که آئینه شخص را نشان می‌دهد تاریخ هم از زندگانی گذشتگان حکایت می‌کند.»^۱

سید جمال‌الدین دقیقاً مشابه ابن‌خلدون تاریخ را نه صرفاً وقایع‌نگاری و نقل اخبار، بلکه به‌عنوان ابزار و منبع شناخت و کشف قانونمندیها و علل و عوامل تغییرات و تحولات اجتماعی و بقا و زوال دولتها و ملتها، باروش تجربی و از زاویه فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی، می‌دانست.^۲ همچنین به‌نظر می‌رسد که او به‌مطالعات تطبیقی تاریخی هم به‌گونه‌ای مشابه کسانی چون برینگتن‌مور^۳، جهت نظریه‌سازی در امور نوسازی و توسعه تمایل داشت. اما او مطالعه‌کنندگان تاریخ حیات بشری - از جمله ملل شرق - را به‌چند دسته تقسیم می‌کرد و معتقد بود یک‌دسته از آنها کسانی هستند که وقتی که سرگذشت این اقوام را می‌خوانند و تحولات آنها را می‌بینند بدون تفکر و تأمل و عبرت‌آموزی و مانند کسی که به‌تابلوهای نقاشی نگاه می‌کند و از آنها شادمان و یا منتفر می‌شود، توجهی به‌علل پیدایش آن تابلوها و زیبایی یا زشتی آنها نمی‌کنند و اگر از آنها سؤال شود که «چرا آن قوم بعظمت و ترقی رسیدند؟ و چرا بعداً منحل شدند و از بین رفتند؟

۱- مرتضی مدرس چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۳۷۷.

۲- از دیدگاه ابن‌خلدون هم تاریخ در باطن خود :

«اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست، و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها، و بهمین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزااست که از دانشهای آن شمرده شود.»

به‌نقل از: عبدالرحمن ابن‌خلدون، مقدمه ابن‌خلدون، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲) ص ۲.

۳- در این زمینه رجوع شود به: برینگتن‌مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹).

و چرا آن ملت‌های دیگر با گذشت زمان طولانی باز هم باقی و پابرجا هستند؟^۱» در پاسخ قایل به سببی برای آن تغییرات و تحولات نبوده و یا به بخت و اقبال حواله می‌کنند. این دسته را می‌توان همان افراد دارای ذهنیتهای بسته و متحجرین و محافظه‌کاران سنتی غرق در رکود و جمود فکری دانست.

دسته دوم کسانی هستند که میزان شناخت و اطلاعات آنها کم است و «آگاهی کامل» از آن مسایل ندارند و فاقد شرایط اصلاح و صفات مصلحین‌اند. آنها «آگاهی کامل از وضع زندگی آن ملت‌ها ندارند و به عوامل و علل بیماری و انواع آن و آنکه افراد آن ملت‌ها چه عاداتی دارند، مذهب و اعتقادات آنها چیست و در گذشته چه حوادثی و اتفاقاتی برای این امت بوجود آمده واقف نیستند و نمی‌دانند که در گذشته این امت چه مقامی داشته و اکنون به چه مرحله‌ای از حقارت رسیده و میان این دو حالت را چگونه طی کرده است؟»^۲

این مدعیان اصلاح و نوسازی و «دوستداران تفاخر واهی و بی‌اساس» و «خواستاران زندگی آرام»^۳ یا گرفتار جهل و غفلت‌اند و یا اگر اندک مایه‌هایی از علم و روشنفکری دارند کج‌اندیش بوده و با مبانی و دیدگاه‌های غلطی که واقع‌نما نیست به مسائل می‌نگرند و در هر حال هم از لحاظ علمی و هم در عمل دچار بدترین نوع «قصور» و «انفعال»^۴ اند. بعضی از اینها با «مبادی فاسده» و «اصول باطله» خود بنای تعالیشان را بر این قرار داده‌اند که جمیع ادیان باطل و از جمله واهیات و جعلیات انسانها است پس نشاید ملتی را به واسطه دین و کیش از برای خویش شرافت و حقیقتی بر سایر ملل اثبات کند.»^۵

اینها آن دسته از روشنفکران دارای گرایشهای لائیک و غیر مذهبی

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۲۳۰.

۲ و ۳ و ۴- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۸۳.

۵- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نیچرید یا مادیگری، ص ۳۸.

هستند که در تعلیل و تحلیل آن تغییرات و تحولات وارزیابی مسایل و پاسخ‌یابی برای آن سؤالات، با تقلید از تاریخ اروپا و از روی خودباختگی، نظیر سید احمدخان در هند که به تفسیر مادی و طبیعی قرآن پرداخته و داعیه اصلاح داشت و ملکم‌خان و آخوندزاده و نقی‌زاده در ایران، گمان کرده‌اند که «سبب انحطاط مسلمانان» و «موجب پیریشان‌حالی ایشان، اعتقادات آنان است و «اگر این اعتقادات از ایشان برود باز عظمت و شرف نخستین خودها را استحصال خواهند نمود.»^۱ ولذا سعی در ازاله این اعتقادات می‌کنند.

از دیدگاه اسدآبادی، کسی که داعیه اصلاح و نوسازی دارد، قبلاً باید خود را از لحاظ علمی و عملی مهیا و مجهز کند و خود در تفکر و اخلاق و رفتار مظهر و نمونه اصول و معیارهای مربوط باشد چون «آن کس که از اصلاح خود عاجز باشد، چگونه می‌تواند مصلح دیگران باشد.»^۲

به نظر می‌رسد که اسدآبادی هم قایل به وجود افکار و آداب مثبت و عالی در میان غیر شرقیان و غربیان بود و هم خواهان اخذ و اقتباس از آن افکار و آرای علمی و مفید؛ اما انتقاد اساسی او از روشنفکران شرق و مدعیان اصلاحات و نوسازی در این نکته بود که تقلید و پیروی سطحی از اروپا و تمدن غرب، بدون ریشه‌داشتن در تاریخ و فرهنگ خود و پی‌ریزی یک تفکر و چارچوب نظری برخاسته از منابع عمیق‌تر شناخت گذشته از علم - نظیر دین و فلسفه و آنگاه برخورد آگاهانه و نقادانه با تمدن و تفکر جدید و تسلط بر مبادی و مبانی آن، نه تنها سازنده نیست بلکه مخرب و زیانبار هم هست. او می‌گفت این روشنفکران متجدد اگر اطلاعاتی از «افکار مستقیمه» و «خیالات عالیه» دیگران هم داشته باشند به واسطه فقدان تفکر مستقل و ابتکار و خلاقیت، از روی تقلید کورکورانه حکم صادر می‌کنند و تازه اگر هم «مرض» را شناخته و «دواء» آن را

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، ص ۱۰۲.

۲- مرتضی مدرس چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۳۷۷.

بدانند بخاطر «وضع دماغی» خاص و از نوع دیگرشان حرکت آنها «موجب رفع مرض و حصول صحت» نخواهد شد و بر شدت بیماری خواهد افزود: «افکار مستقیمه و خیالات عالییه دیگران را یادگرفتن شخصی موجب آن نمی‌شود که خود او صاحب افکار عالییه شود بلکه اگر کسی خود صاحب افکار عالییه نبوده باشد کنه افکار دیگران را نخواهد فهمید و به‌موارد و متعلقات آنها پی‌نخواهد برد و روابط و مناسبات آن افکار بر او پوشیده خواهد ماند و بر استنباط لوازم آنها از ملزومات و ملزومات آنها از لوازم قادر نخواهد شد - کورمادرزاد از شنیدن کیفیات الوان نه‌ماهیات آنها را خواهد فهمید و نه‌برلوازم و خواص آنها حکم تواند کرد و از دانستن اخلاق فاضله و آثار حسنه و اخلاق رذیله و مضار آنها کسی طاهرالنفس و مهذب‌الاخلاق نمی‌شود - محض شناختن مرض و دانستن دواء آن موجب رفع مرض و حصول صحت نخواهد شد.»^۱

اسدآبادی در اینجا تا حدودی مطابق نظریه بسیج اجتماعی و مشابه نظریات کسانی چون کارل دویچ‌ولر^۲ ابتدا به‌نوسازی فرد و ظرفیت روحی، روانی و فکری وی از یک فرهنگ و جامعه عقب‌مانده در پذیرش و جذب افکار و تجربه‌های مثبت جدید و نوسازی فکری و فرهنگی و به‌شخصیت و خصوصیات روحی، اخلاقی و فکری افراد مدعی اصلاح، نظر داشته و شرایط و ویژگی‌هایی از این سنخ برای یک مصلح واقعی قایل بود. او صرف علم و اطلاع را که از آن «آثار خارجی» و «نتایج ظاهره» حاصل نشود و به‌تغییر «وضع دماغی» - آنهم با تعلیم و تربیت مستمر و در طی قرون - و «تغییر میول» و «حاسات نفسانیه» نینجامد، کافی ندانسته، می‌گفت:

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، صص ۲ و ۴۱.

۲- در این زمینه رجوع شود به: دکتر سیدحسین سیف‌زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی،

(تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۸)، صص ۱۲۸-۱۰۹.

«هر کسی از خواندن کتب سیاست و معاشرت سیاسین و عقلاء بسمارك نمی‌شود؟ - چرا نمی‌شود به جهت آنکه وضع دماغی بنوعی دیگر است - تغییر وضع دماغها قرون متعدده می‌خواهد با تعلیم و تربیت مستمره.»^۱

در واقع اسدآبادی تا اینجا هر دو دسته یاد شده را مورد انتقاد قرار داده و آنها را سطحی و ظاهربین خوانده است. دسته اول با قشری-گری و جمود به منشاء و عمق حوادث و تحولات اعتنایی نداشته و قدرت تحلیل و تغییرات اجتماعی و صعود و زوال یا ترقی و انحطاط جوامع را ندارند و دسته دوم با سطحی‌نگری و تقلید از صورتها و ظواهر تغییرات و تحولات در تاریخ اروپا و انواع کج‌اندیشی‌ها، صلاحیت‌های فکری، علمی و عملی کافی را برای تشخیص دردها و علاج آن با راه‌حل‌های خودی، خلاق و مستقل ندارند. در چنین شرایطی و در حالیکه دردها، گرفتاریها و نیازهای «ملل شرق» فراوان می‌باشد، به نظر سیدجمال‌الدین تنها با «نعره‌ها» و «غرش رعدآسا» و «نفخه صور» می‌توان مردمی را که در بستر «خاشاک غفلت» خوابیده‌اند بیدار کرد و «طبیعت‌های جامد و خشکیده» آنها را تکان داد و «افکار خاموش» آنان را به حرکت در آورد و «ارواح نیمه مرده» آنها را در ابدان خویش برانگیزاند و آنان را «برای نجات و اصلاح کشور در یک جا متمرکز و محشور» ساخت.^۲ این امر خطیر از دسته دیگر یعنی مصلحان اصیل دین و احیاگران تفکر دینی و «بیدارگران اقالیم قبله»^۳، نظیر خود اسدآبادی، برمی‌آید، یعنی کسانی که:

«بمشاهده ظواهر اکتفا نمی‌کنند، بلکه از حقایق و علل هر پدیده جويا می‌شوند، در نتیجه به آن اسباب و وسایلی که

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، ص ۴۰۲

۲- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۹۲.

۳- تعبیر استاد حکیمی در اثری بهمین نام: محمدرضا حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا).

خداوند برای پیشرفت جوامع بشری آماده کرده آگاه می گردند و می دانند ملت‌هایی باقی مانده‌اند که از آن علل و اسباب پیروی کرده‌اند و عامل نابودی ملت‌های فنا شده همین است که به آن علل و عوامل توجهی ننموده‌اند.^۱

این دسته سوم در تبیین و تعلیل تغییرات و تحولات اجتماعی ملتها بر اساس حکمت الهی معتقدند که :

«خداوند حکیم و دانا هر حادثه و پدیده‌ای را با سبب و علتی مربوط ساخته - یعنی اعمال و رفتار نیک از فضایل و اندیشه‌های نیک ناشی می‌شود...»^۲

بنابراین از دیدگاه اسدآبادی از شرایط اصلاح و از صفات و ویژگی‌های مصلحین این است که همچون طبیعی درد آشنا و حاذق با تاریخ، فلسفه تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، اخلاق و فضیلت و حکمت و سیاست آشنا و راهبر باشند. شیخ محمد عبده از استادش سید جمال‌الدین نقل می‌کند که می‌گفت :

«طیب نفوس و ارواح را که به راهنمایی جامعه برمی‌خیزد سزاوار است که آشنا به تاریخ ملت بوده تا بتواند فرزندان خود را راهنمایی کند، از تاریخ دیگران آشنا شود تا بداند که سر تقدم و انحطاط ملل در تمام ادوار تاریخی در چه عواملی نهفته است. سیر اخلاق را به روش دانایی بکشاند تا بداند اسباب بیماری جامعه چیست. آشنا به درجات بیماری و دردهای جامعه گردد و بداند که دمای امراض اجتماعی چیست؟

باید به علل و بحث روان‌شناسی اجتماعی آشنا بود مانند یک پزشک مهربان، دوست بیمار گردید و به پستی و زشتی آن ننگریست. پیشوایان اجتماعی و تربیتی باید پندگویان جامعه باشند و مردم را به راه راست و فضیلت رهبری کنند. (تابدین-

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۲۳۰.

۲- همان منبع، ص ۲۳۶.

طریق) آنانی که همت بلند دارند به مقاصد عالیه نایل گردند و وطن فروشی نکرده و برای کالای دنیا و رسیدن به مقام و جاه نزدیک امیران و بزرگان نشوند. چه هرگاه جامعه چنین رهبران حقیقی را دارا شد آن جامعه به سعادت و صلاح خواهد رسید.^۱

اما اگر «طیب نمایان»، «نادانان» و «بداندیشان» راهنما و پیشوای جامعه شوند آن جامعه به تیره بختی و فقر و فلاکت کشیده شده از «هدف عالی» خود دور خواهد شد:

«هرگاه طیب نمایانی راهنما باشند، نادانان و بداندیشان پندگو شوند، جامعه به تیره بختی و زشتی کشیده خواهد شد. چه راهنمای گمراه و پندگوی نادان زشتی اخلاق را به اسم فضایل در جامعه نشر داده و فساد را تولید می کند. هرگاه مقصد و هدف نیکویی هم داشته باشد و بجز خوبی برای مردم نخواهد، اما به علت نادانی از راه راست و درستی منحرف شده و دور گردد، روانها را به جهل مرکب که بدتر از شرارت ساده است می کشاند، چه این دسته پیشوایان که به نام اخلاق و فضیلت خود را شناسایی دهند بجز گمراهی چیزی نمی آورند، از هدف عالی دور شوند، ... و توجهی نخواهند داشت که آیا افراد جامعه در خوبی یا بدی بسر برند و اخلاق و ادبیات عالی شود یا پست گردد.»^۲

اسدآبادی از دشواری راه بیداری و اصلاح، به دلیل عمق خواب و غفلت مسلمانان و غلبه جهل و نادانی، ظلم و استبداد و وجود دل‌های متفرق با عادات و منشهای متفاوت، سخن می گفت^۳ و با توجه به عنایتی که به نقش

۱- سید محمد رشید رضا، تاریخ زندگانی سید جمال الدین افغانی و محمد عبده، چاپ مصر، به نقل از: مرتضی مرسی چهاردهی، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، ص ۴۴۹.

۲- سید محمد رشید رضا، تاریخ زندگانی سید جمال الدین افغانی و محمد عبده، به نقل از: مرتضی مرسی چهاردهی، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، صص ۴۴۹ و ۴۵۰.

نخبگان در جامعه داشت انجام این کار را نیازمند وجود «مردان کار-آزموده» و «رجال فعال» می‌دانست که با همت و اراده محکم و از روی ایمان و علاقه مجاهدت و فداکاری کرده و از سختی و دشواری راه‌نهراسیده و با «مبارزه با نفس خود»، «مرگ شرافتمندانه» را برزندگی حیوانی ترجیح دهند.^۱ چرا که «راه حق و عدالت» بواسطه غلبه ستمکاران واقویا راه شهادت و ایثار است و کسی که در این راه قدم برمی‌دارد باید از قبل خود را آماده کند که در مسیرش با انواع سختیها، محرومیتها و صدمه‌ها روبرو خواهد شد؛ ولی «با همه این ترسها و مشقات باید آن را برود تا به هدف نهائی خود برسد.»^۲

سید جمال‌الدین، به‌تأثر از فرهنگ انقلابی شیعه، شخصاً دارای چنین باورها و روحیاتی بود به‌حدی که همواره عمر خود را در زندان و تبعید و مهاجرت از کشوری به کشوری دیگر در شرق و غرب عالم گذراند و به‌تعبیر خود در جهان اسلام يك «الغریب فی البلدان والطریقه عن الاوطان»^۳ بود. او می‌گفت زندان ستمکاران برای يك «مصلح» «ریاضت»، تبعیدش «سیاحت» و کشتارش «شهادت» است :

«مصلح و پیشوا فرار نمی‌کند، از آزار لئیمان متزلزل نمی‌گردد. زندان ستمکاران برای مصلح ریاضت است، تبعیدش سیاحت. کشتارش شهادت که آنهم از بالاترین مراتب به‌شمار می‌رود.»^۴

با این حال او می‌دانست که مصلحین واقعی و آنگونه نخبگانی که

۱- همان منبع، صص ۲۳۳-۲۳۰.

۲- همان منبع، ص ۲۳۱.

۳- اصغر مهدوی و ایرج افشار، مجموعه اسناد و مدارك چاپ‌نشده درباره سید جمال‌الدین مشهور به افغانی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲)، صص ۱۵ و ۱۷.

۴- مرتضی مدرس چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۳۸۱.

برمی‌شمرد کم‌اند، اگرچه شبیه آنها زیادند و می‌گفت علیرغم کثرت رجال «کمند کسانی که برای زنده کردن ملتی و برگردانیدن شرف و بزرگی بر آن ملت قیام می‌کنند، اگرچه ظاهراً شبیه چنین مردان زیادند.»^۱ یعنی رجال مدعی اصلاحی که با ادعای زیاد، بدون مایه و محتوی و عمل، به تفرقه و پراکندگی و انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه دامن می‌زنند. به‌باور اسد-آبادی به‌طور کلی «ادعای زیاد، بدون صلاح و اصلاح فساد، ایجاد پراکندگی می‌کند.»^۲

۳- شیوه‌ها، اصول و مبانی و اهداف نوسازی و اصلاح

اسدآبادی ابتدا به‌نقد راه‌حلهای مدعیان نوسازی و اصلاح پرداخته و می‌نویسد عده‌ای از آنها گمان می‌کنند که «بیماری ملتها و امتها» با «انتشار روزنامه‌ها و مجلات» مداوا شده و آنان را به‌نهضت و بیداری می‌کشاند. اما نظر وی، به‌دلیل عمق و وسعت جهل و غفلت ملتهای عقب مانده، این کار به‌تنهایی کافی نیست^۳، در عین حال او، خود در مقالات و نوشته‌های گوناگون بر لزوم فعالیت‌های ادبی و هنری و فرهنگی، از قبیل انتشار روزنامه‌ها و مجلات، تأکید نموده، به‌خصوص که شخصاً بسیاری از پیروانش را در مصر و هند و افغانستان و سایر بلاد مهیای این امر کرده و یا خود مستقیماً با انتشار «العروة الوثقی» و «ضیاء الخافقین» و مقاله-نویسی در سایر نشریات به‌این امر خطیر همت گماشت^۴. در واقع سیدجمال-الدین اسدآبادی به‌عنوان رهبری انقلابی و دگرگون‌ساز نقش مهمی در تغییر ذهنیتهای کهنه و ارتجاعی به‌سمت نوسازی و توسعه سیاسی داشت.

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۸۲.

۲- مرتضی مدرس چهاردهی، سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، ص ۳۷۴.

۳- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، صص ۴ و ۸۳.

۴- بعنوان نمونه رجوع شود به: حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، چ ۲، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۸۳. و نیز: محمد محیط طباطبائی، نقش سیدجمال‌الدین-اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا)، صص ۴۵-۱۷.

او با گرایش فراوان به نظریه نقش رهبری در توسعه سیاسی و نیز نظریه بسیج اجتماعی^۱، اهمیت زیادی برای متغیر وسایل ارتباط جمعی در نوسازی افراد و بسیج عمومی واجتماعی کردن آنان قایل بود.

وی در اولین شماره مجله «معلم شفیق» چاپ حیدرآباد، به سال ۱۸۸۰ م / ۱۲۹۸ ق، که به همت او و به دست شاگردانش منتشر می‌شد، طی مقاله مستقلی در «فواید جریده» و ارتباط آن با «سعادت» امم نوشت:

هرامتی را باید علی‌الدوام از برای صیانت اخلاق و حفاظت ملکات و راهنمایی بسوی سعادت منبهی (بیدارکننده‌ای) از غفلت و صائنی از هبوط و سائقی بسوی فضائل و قائدی (کشنده‌ای) بجانب کمالات و مانعی از رذائل و زاجری از نقائص و آمری بمعروف و ناهئی از منکر بوده باشد - و چون بمسار بصیرت سیر نمائیم و به میزان عقل بسنجیم هیچ چیزی را درین زمان نمی‌بینیم که متصف به جمیع این اوصاف و دارای همگی این مزایا بوده باشد مگر جرائد و اخبارنامه‌های یومیه...^۲

و اخبار آن یگانه صنعت است که موضوع آن «عموم احوال و اخلاق امم و غایتش اصلاح شئون خویش و جلب سعادت و رفاهیت و امنیت از برای آن بلکه از برای جمیع امم می‌باشد».^۳

او سپس نوزده مورد از فواید جرائد و روزنامه‌ها را ذکر می‌کند^۴، ولی با این حال برای این کار شرایطی قایل می‌شود، از جمله اینکه صاحب جریده و نویسنده آن «بنده حق بوده باشد و نه عبد دینار و درهم» و خود فروخته، چون در آن صورت همه چیز را واژگونه جلوه می‌دهد و لذا نبودن اینگونه جرائد از وجودشان «بمراتب غیر متناهی بهتر است».^۵

۱- در این زمینه رجوع شود به: دکتر سیدحسین سیف‌زاده، نوسازی و دگرگونی

سیاسی، صص ۱۲۸-۱۰۹ و ۱۷۰-۱۵۳.

۲- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، ص ۱۰۷.

۳- همان منبع، صص ۸ و ۱۰۷.

۴- همان منبع، صص ۱۱۰-۱۰۸.

۵- همان منبع، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

غرض و نظر مادی داشتن نویسندگان، جهل و غفلت گسترده توده مردم و، پیرو آن، تعداد کم خوانندگان و از آن میان تعداد اندک درک کننده و از آنان تعداد بسیار کمتر کسانی که غرق در امور دنیایی و هوی و هوسهای خود نباشند و نیز موانع سیاسی در جوامع شرقی، از جمله علل و عوامل عدم کارایی این ابزارها و ناکافی بودن چنین متغیرهایی در امر نوسازی و توسعه سیاسی است که سیدجمال در نشریه «عروة الوثقی» بر آن تأکید نموده است.^۱

عده‌ای دیگر راه علاج و مداوای این امت بیمار را در ایجاد فوری مدارس همگانی در همه نقاط پراکنده و محل‌های سکونت مردم در جهان می‌دانند، آنهم مدرسی مانند مدارس اروپا که فرهنگ و علوم جدید را میان مردم رواج دهد. اما اسدآبادی در نیمه دوم قرن نوزدهم با وجود رژیمهای منحط، ضعیف و ارتجاعی حاکم بر بلاد شرق، این نظر را بدون استقرار رهبری و حاکمیتی طرفدار نوسازی و اصلاح قابل اجرا نمی‌دید، ضمن اینکه اصل آن را قبول داشت و بر نقش متغیر آموزش در نوسازی و بسیج اجتماعی و توسعه تأکید می‌کرد. او می‌گفت انجام این کار بزرگ تنها به دست یک پادشاه یا حکمران نیرومند، با اجبار و بعد تمایل مردم، ممکن است. ثانیاً این کار عظیم نیاز به پول زیادی دارد و با توجه به اینکه بحث ما درباره «ضعف و بیماری یک ملت ضعیف و پراکنده» است، چنین ملتی این دو عامل «قدرت» و «ثروت» را ندارد، چون اگر داشت که دیگر جزو ضعفا و عقب‌ماندگان نبود.^۲ البته ممکن است طرفداران این نظر بگویند که ما این کار را به تدریج و به‌طور مستمر، به گونه‌ای که ممکن و عملی باشد، انجام می‌دهیم، این روش خوبی است ولی به شرط آنکه «طمع اقویای آن قوم در میان نباشد تا آنها را براههائی دیگر بکشاند.»^۳

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، صص ۴ و ۸۳.

۲- همان منبع، صص ۵ و ۸۴.

۳- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۸۵.

نمونه بارزی از طمع و ممانعت اقویای قوم واجانب از ایجاد چنین مدارس جدیدی و یا به «راههائی دیگر» کشاندن آن، تجربه امیرکبیر در ایجاد دارالفنون و سرنوشت آن بود.

در این روش تدریج و استمرار، اگر هم بتوانیم «مسئله زمان» و نیاز به زمان و فرصت لازم را حل بکنیم، به فرض که بعضی افراد این علوم و فنون را فرا بگیرند، ولی آیا این تحصیلکردگان جدید می‌توانند بقیه افراد ملت خود را رهبری و ارشاد کنند؟ جواب اسدآبادی منفی است چرا که جامعه هنوز وارد روند «بسیج اجتماعی»^۱ نشده و «آن امت از حقایق علوم جدید بسیار دور است چگونه می‌تواند تخم چنین دانش و فنون را در سرزمین خود بکارد؟ چگونه آن را آب دهد؟ چگونه برسد برساند؟ و با کدام آب آنرا سیراب کند؟ و با کدام خاک به آن غذا دهد؟»^۲ حال فرض کنیم که اینها تا حدودی موفق شدند اما :

«آیا میتوانیم بگوئیم برخورد ناگهانی افراد ملت با این علوم جدید و رسوخ دادن آنها به ذهن افرادی که ذهنشان مملو از سایر چیزهاست می‌تواند روشن کننده افکار آنان باشد؟ آیا قادر است اخلاق آنها را تعدیل نماید تا بتوانند در تعلیم دادن برادران میهنی خویش موفق باشند؟»^۳

اسدآبادی پس از اشاره به شرایط داخلی واجتماعی نامناسب وزمینیه سازی نشده برای اخذ واقتباس علوم جدید، که بسیار حیاتی‌اند، بلافاصله به شرایط ذهنی و روحی انتقال دهندگان این علوم پرداخته و با ذکر دو نکته می‌نویسد :

۱- دکتر سیدحسین سیف‌زاده، نوسازی و دگرگونی سیاسی، ص ۱۱۰. کارل دویچ «بسیج اجتماعی» را عبارت از روندی میداند که :

«در آن مجموعه‌های عمده تعهدات اجتماعی، اقتصادی و روانی کهنه ریشه کن شده و یا درهم شکسته شده باشد و مردم آمادگی پذیرفتن الگوهای جدید رفتاری و اجتماع‌گرایی را پیدا نمایند.»

۲ و ۳- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عروة‌الدثقی، ص ۸۶.

«باداشتن اوهام و خرافات که از زمان کودکی با آنها مانوس شده‌اند و با داشتن حس تعظیم نسبت به‌مللی که این علوم را از آنان فراگرفته‌اند، وجودشان در میان ملت خویش يك آمیزش نامتناسب می‌باشد.»^۱

در مورد نحوهٔ اخذ واقتباس و وضعیت نامناسب اقتباس‌کنندگان و جامعه، اسدآبادی تجربهٔ مصریها و عثمانیان را مثال می‌زند و اینکه آنها بدون زمینه‌سازی و تدارك شرایط و امکانات نظری و اجتماعی مناسب دست به این کار زدند و نتیجه‌ای نگرفتند.^۲

در واقع، سید ضمن قبول این راه حل، با توجه به چارچوب فکری و نظری مستقل خود، پرداختن به محتوای این علوم و ارتباط آنها با یکدیگر و جایگاه آنها در تاریخ تحولات اجتماعی و فرهنگ و تمدن اروپا و غرب و نیز توجه به شرایط ذهنی و عینی داخلی و اجتماعی - از نظر زدودن جنبه‌های منفی و مانع‌شونده در فردگیرنده و انتقال دهنده و جامعه مربوط و رعایت جنبه‌های مثبت و مفید بومی و خودی، دین، فلسفه، جهان‌بینی و دستگاه فکری مستقل و محکم، هردو - را لازم و ضروری می‌دانست و به این ترتیب راه خود را که راه نوسازی و اصلاح دینی و احیای تفکر و معرفت دینی است از راه تجدد و غربگرایی^۳ و مدرنیسم^۴ و شبه-مدرنیسم جدا کرد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی اگرچه خود از روشنفکران و نوآوران برجسته جهان اسلام بود و پاره‌ای از موافقین و مخالفین هر یک به انگیزه‌ها و دلایلی او را از جرگهٔ روشنفکران و نهروحانیون می‌دانند ولی با این حال او از طرفداران پیروی از تمدن غرب و غربگرایان و روشنفکران متجددی که با تکیه بر صورت قضایا و پدیده‌ها، حداکثر،

۱- همان منبع، صص ۷ و ۸۶ .

۲- سید جمال‌الدین اسدآبادی، عروة‌الدثقی، ص ۸۹.

3- Westernism

4- Modernizism

فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی به‌عنوان علم، دین و فلسفه را حذف می‌کنند، انتقاد نموده است. از آنطرف هم با وجود اینکه خود با روحانیان سنتی و سنت‌گرایان جهان اسلام از نظر ریشه‌های فکری و عقیدتی و حتی موقعیت صنفی اشتراك فراوانی داشت و بدین جهت پاره‌ای از موافقین و مخالفین هریک به‌انگیزه‌ها و دلایلی او را از جرگه روحانیون و پیشوایان دینی می‌دانند ولی با وجود این، اسدآبادی از آنها نیز به‌خاطر عدم اجتهاد و نوآوری متناسب با زمان انتقاد نموده و هر دو طایفه را به‌نوسازی و اصلاح در همه امور جوامع مسلمان و توسعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در چارچوب تفکر و معرفت دینی احیا و بازسازی شده فرامی‌خواند.

حال ببینیم که اسدآبادی پس از نقد پاره‌ای از راه‌های اصلاحی متجددین و روشنفکران، که در اصل بیشتر متوجه جریان تجدد و پیش-فرضهای آنها بود و او راه‌های نوسازی و توسعه را، با توجه به‌اینکه بسیاری از تجربه‌ها و شیوه‌های نوسازی و توسعه در اروپا و آسیا در زمان او هنوز در جریان بودند و یا به‌ویژه پس از مرگ وی رخ نمودند^۱، شخصاً به‌تفصیل بررسی و تحقیق نموده^۲، مکتب اصلاحی و انقلابی‌اش را با چه اصول، اهداف و روشهایی ارائه می‌دهد، اگرچه قبلاً مشخصه‌های اساسی و اهداف کلی جریان اصلاح دینی را از دیدگاه او مطرح نمودیم:

اسدآبادی در فلسفه سیاسی و اجتماعی خود با شناخت علل و اسباب تغییرات اجتماعی، فراتر از تک علت‌بینی، به‌مجموعه‌ای مرتبط باهم از علل و عوامل در بقا و زوال امتهای و «تناسب در علل» عنایت داشته و همچون

۱- در این زمینه رجوع شود به: برینگتن مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، صفحات مختلف.

۲- با این حال علی‌رغم موقعیت دشوار و تبعید و آوارگی دایمی سیدجمال، او به‌مراه عبده تحولات اروپا و تجربه اروپاییان در جهت نوسازی و پیشرفت و توسعه را، به‌ویژه با مطالعه کتاب معروف «تاریخ تمدن اروپا» اثر فرانسوا گیزو، به‌دقت مورد مطالعه و بررسی قرار داده بود. رجوع شود به: حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

فارابی و خواجه نصیر طوسی در مقام تأسیس مدینه فاضله مورد نظرش با اصول مبتنی بر حق و عدل، حکمت و دیانت و امت و امامت بود^۱. او نیل به «سعادت کل» و کامل را، که هدف است، در گرو «تحت اداره واحده» بودن قوم یا امت و یکی بودن «روح حیات» و «قوه محرکه» جمیع اصناف و طبقات آن و «توافق افکار و نیات» و «تناسب حاسات معنویه و انفعالات نفسانیه» آنها می‌دانست:

«اگر قومی و یا امتی دیده شود که در تحت اداره واحده می‌باشد و جمیع طبقات آن چون اعضاء مختلفه شخص واحد در معاونت و معاضدت یکدیگر است و روح حیات و قوه محرکه مجموع اصناف آن یکی است و امر و مأمور و آخذ و معطی و واضع و رافع از خود او می‌باشد و سالك حرکات افراد آن مانند انصاف اقطار دایره واحده به یک نقطه که سعادت کل باشد منتهی می‌شود و از محیط قومیت خارج نمی‌گردد و چون دو شخصی که هریکی به جهتی از محیط دائره حرکت کند آحاد او در خواهشهای خودها در عین مخالفت جویای مؤالفت اند و در عین تباعد خواهان تقاربند و اصناف او در عین تدافع آراء در تجاذبند... البته از طرف هر عاقلی بر توافق افکار و نیات طبقات آن قوم و یا آن امت و تناسب حاسات معنویه و انفعالات نفسانیه اصناف آن حکم خواهد نمود.»^۲

او با اشاره به ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توسعه و پیوند و ارتباط و «توافق» میان آنان، آنها را معلول علی از نوع «افکار

۱- درباره مجموعه علل و عوامل فکری - فرهنگی، سیاسی - اقتصادی و اجتماعی عقب ماندگی جوامع مسلمان و اصول و مبانی جامعه آرمانی از دیدگاه اسدآبادی، بطور مشخص تر در جای دیگری تحت عنوان «علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین» پرداخته شده که در اینجا مجال طرح و بررسی آن نیست و سلسله مقالات جداگانه‌ای را می‌طلبد.

۲- ابوالحسن جمالی اسدآبادی، نامه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقاله «شرح حال اکهوریان با شوکت و شان»، (تهران: کتابهای پرستو، ۱۳۰۶) صص ۵ و ۱۶۴.

عقلیه» و «حاسات معنویه» و «صفات نفسانیه» انسانها، به شرط آنکه تلائم و تناسب در علل» بوده باشد، دانسته می‌گفت تنها با چنین اصول و مبانی و «افکار معدله» و «صفات مقومه»، که آنها را «افکار عالییه» و «اخلاق فاضله» نامند، می‌توان به‌وفاق و اتفاق وانسجام و همبستگی اجتماعی - سیاسی و رشد و توسعه یکپارچه و ملی واصل و جامع واز طریق آن به «سعادت» رسید :

«افعال و اعمال افراد انسان و کیفیت معاشرت و طرز اجتماعات و وضع زیست و نوع معیشت و نهج اداره ایشان همگی معلولهای افکار عقلیه و حاسات معنویه و صفات نفسانیه ایشان می‌باشد و اگر تلائم و تناسب در علل نبوده باشد هرگز توافق در میانه معلولات آنها واقع نمی‌شود - تناسب افکار و صفات آن وقت حاصل می‌شود که مقوم و معدل بوده باشد... پس افکار معدله و صفات مقومه همان افکار و همان صفاتی است که باعث توافق و تلائم باشد و جهت توجه آنها نقطه سعادت همه بوده باشد و اینگونه صفات انسانها اخلاق فاضله نامیده‌اند و اینچنین افکار را افکار عالییه.»^۱

اما این مهم از طریق دین و با احیا و بازسازی تفکر دینی قابل حصول هست و بخصوص اگر آن دین دارای بنیانهایی «محکم» و «متقن» باشد، نظیر اسلام، به «نهج اتم» سبب تمدن و ترقی و تعالی «صوریه» و «معنویه جامعه» و «سعادت تامه» و «رفاهیت کامله» پیروانش خواهد شد:

«دین مطلقاً مایهٔ نیک‌بختیهای انسان است پس اگر براساسهای محکم و پایه‌های متقن گذاشته شده باشد البته آن دین به نهج اتم سبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید و بطریق اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم مدنیت را در میان پیروان خود خواهد برافراخت بلکه متدینین را

به تمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز خواهد گردانید.»^۱

لذا سید جمال الدین در صدد احیای دین و خواهان تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمین بود. به باور او مسلمانان بواسطه آن عقاید که از نیاکان خود فرا گرفته‌اند و به وسیله چیزهائی که در ذهن آنان از احکام اسلام رسوخ کرده فقط به کمی تنبه و بیداری نیاز دارند تا نهضت مهمی را شروع کنند و آنچه را که از دست داده‌اند دوباره بدست بیاورند و آنها را نگهدارند تا در نزد خداوند بمقام پسندیده و شایسته برسند.»^۲

او با برپایی یک نهضت فکری - سیاسی اسلامی راه حل را در بازگشت به «قواعد اصلی دین» به کمک عقل و اجرای دقیق احکام آن و وحدت و انسجام جامعه و مسلمانان با معرفت دینی، حقیقت، عدالت و اخلاق فاضله می‌دانست: «تنها راه علاج بیماری ملت‌های اسلامی آنست که مانند گذشته نخست به قواعد اصلی دین خویش برگردند و احکام آن را دقیقاً اجرا کنند و با موعظه‌هائی که برای پاک ساختن دلها و مهذب نمودن اخلاق و روشن کردن آتش غیرت و متحدالقول ساختن و بیدار کردن ارواح آنان برای بدست آوردن شرف و افتخار گذشته خویش مؤثر است، مردم را بسوی حقایق آن دین هدایت و ارشاد نمایند.»^۳

به نظر او اگر کسی فکر دین را در مغز توده‌ها شعله‌ور سازد، در کوتاه‌ترین زمان ممکن آنها برای نجات خود به «قیام» برخاسته و به صلاح و فلاح و سعادت و کمال نایل می‌شوند.^۴ در این راستا همه گونه روش‌های مناسب اوضاع و احوال قابل اجرا و اعمال است، از قبیل نشر روزنامه‌ها و مجلات، که خود اسدآبادی تلاش فراوانی در این جهت نمود و یا تأسیس مدارس جدید و اخذ علوم و فنون، اگرچه وی علی‌رغم عضویت مقطعی در رأس پاره‌ای از مراکز عالی آموزش عثمانی و غیر آن، کار مهمی در

۱- سید جمال الدین اسدآبادی، رساله «نیچریه»، ص ۷۴.

۲- سید جمال الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۳۰۰.

۳ و ۴- سید جمال الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۹۵.

این زمینه نتوانست انجام دهد، و یا تعلیم و تربیت بطور عمومی و با هدف ایجاد یک ذهنیت و فرهنگ قوی و توانا جهت ترقی و توسعه فرهنگی - اجتماعی و نیز تلاش در جهت رفع موانع اساسی سیاسی - اقتصادی داخلی و خارجی نظیر حاکمیت‌های استبدادی و ساختارهای منحط اقتصادی - اجتماعی و اداری و نظام اقتصادی سیاسی بین‌المللی ناعادلانه و استعمار غربی، برای نیل به رشد و توسعه اقتصادی - سیاسی امت و جهان اسلام.

اسدآبادی با توجه به نقش و جایگاه بلندی که برای دین، عقل، علم، اخلاق، عدالت، امامت و رهبری در میان جامعه و امت قایل بود، نخبگان جامعه از علمای دین و متفکرین و معلمین علوم عقلی و معارف و علوم جدید و اخلاق و... را در رأس نیروهای اجتماعی طرفدار تغییرات و تحولات اجتماعی و سیاسی سازنده، انقلابی و تکاملی قرار می‌داد و وظیفه حساس و تکلیف و تعهد و مسئولیت سنگین اهل فکر و قلم و بصیرت و علم و دین از هر قشر و گروهی را در این شرایط عقب‌مانده جهان اسلام به آنان یادآور می‌شد، چون به اعتقاد او «علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه هرامتی از امم عقل و بصیرت و نزاهت و اعتدال اخلاق آن امت است و باعث شفا و موجب پریشان حالی آن زوال آن علت...»^۱

و در این رابطه بیشترین نقش و تأثیر را در جامعه اسلامی علما و رهبران دینی امت دارند: «فی الحقیقه سائق وقائد و روح حیات و محرك دولا ب هرامتی از امم علماء و پیشوایان آن امت می‌باشند... چون تأثیرات پیشوایان در امم و عظم شأن علمای کاملین و مضار و مفسد ناقصین عالم‌نما روشن گردید پس باید دانست که خست و شرف و قوت و ضعف معلولات چه در عالم کبیر و چه در عوالم صغیره و چه در افعال اختیاریه انسان بر حسب علل آنهاست...»^۲

اسدآبادی که به‌طور عام علما و روحانیان جهان اسلام را در نظر

۱- سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، ص ۱۰۷.

۲- همان منبع، ص ۱۱۵.

داشت، اساساً امر «اصلاح» را موکول به اصلاح روحانیان و رؤسای دین دانسته و می‌گفت:

«هرگز اصلاح از برای مسلمانان حاصل نمی‌شود مگر آنکه رؤسای دین ما اولاً اصلاح خود را نمایند و از علوم و معارف خویش ثمره بردارند - و حقیقتاً چون نظر شود دانسته می‌شود که این خرابی و تباهی که از برای ما حاصل شده است این تباهی اولاً در علما و رؤسای دین ما حاصل شده است، پس از آن در سائر امت سرایت کرده است.»^۱

اما درباره علمای شیعه در ایران که اکثراً بطور سنتی در موضعی مخالف با سیاستهای حکومتها و بیگانگان قرار داشتند^۲، اسدآبادی در نامه‌ای به یکی از ایرانیان فراری، گویا در زمان ناصرالدین شاه، مقیم مصر تحت عنوان «مسئول اوضاع ایران کیست؟» برخلاف تصور آن فرد که مخالفت علما با سیاست و دولت را علت محرومیت ایران از ترقی خوانده بود، به دفاع از علمای شیعه برخاسته نوشت: کی دولت خواست نوسازیها و اصلاحاتی در امور مدارس و مکاتب، بنای تأسیساتی چون راه آهن، بیمارستان، و یا در امور نظامی و یا سیاسی نظیر «مجلس شورا» انجام دهد و علما مخالفت کردند؟ اگرچه معدودی بخلاف عمل می‌کنند. علت اصلی این عقب ماندگی‌ها «یک سلسله مظالم» به «دست ظلم» است و حکومت استبدادی کسی که «نه علم حقوق خوانده و نه از قواعد حکومت اطلاع دارد.»^۳

۱- سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقالات‌جمالیه، ص ۹۶.

۲- در این مورد رجوع شود به: حامدالگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶)، صفحات مختلف، و نیز: مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، صفحات مختلف.

۳- محمد محیط طباطبائی، نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، صص

او که در نوسازی و توسعه اجتماعی - سیاسی مورد نظرش بر اصولی چون همبستگی ملی، پیوند دین و سیاست، آزادی واصلت متعادل و توأمان فرد و جامعه، عدالت اجتماعی، استقلال، عقل، امت، امامت و رهبری و نقش آن در بسیج اجتماعی تأکید می‌کرد، در جریان جنبش ضد انگلیسی‌تتاکو در ایران (۲-۱۸۹۱ م)، که شرایط عینی برای سرنگونی رژیم قاجاریه فراهم بود، با اتخاذ موضعی رادیکال، از میرزای شیرازی، مرجع شیعه و رهبر قیام، و علمای ایران خواست که ناصرالدین‌شاه را خلع کنند. اسدآبادی در نامه تاریخی و مهم خود به میرزا با اشاره به نقش و تأثیر تعیین‌کننده رهبری در ایجاد «اتحاد حقیقی» و «قدرت اجتماعی» و دفع استبداد و استعمار نوشت:

«علماء اگرچه از فشار این مرد احمق خائن به شدت انتقاد کرده‌اند ولی طوری نیست که بتوانند در يك آن مقاصد خود را یکی کنند، چون این‌ها از حیث مایه علمی و ریاست و وجهه بین مردم در يك درجه هستند، حاضر نمی‌شوند بعضی با بعضی دیگر پیوسته و باهم هم‌آهنگ شوند تا يك اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید تولید گردد؛ هر کس به محور خودش می‌چرخد و به تنهایی یا با هم مبارزه می‌کنند، این تشتت آراء علت اصلی عدم قدرت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع می‌باشد.»^۱

لذا او از میرزا درخواست نمود که رهبری جنبش را به دست گیرد. البته هر چند جنبش تتباکو بیشتر جهت‌گیری ضد استعماری به خود گرفت تا ضد استبدادی، اما در انقلاب مشروطیت سالهای بعد در ایران (۱۹۰۵-۱۹۰۹ م) نیز که مستقیماً ضد استبدادی بود همین دو عامل عدم وجود رهبری واحد و قاطع و «تشتت آراء» از علل اصلی توقف و شکست انقلاب

۱- محمد محیط طباطبائی، نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق‌زمین،

بود. به هر حال اسدآبادی با توجه به نقش سنتی دوگانه ضداستبدادی و ضد استعماری علمای شیعه، بطور کلی براین باور بود که «در هر نقطه‌ای که نیروی علماء کم شده، قدرت اروپائیان در آنجا بیشتر گردیده»^۱

سید جمال‌الدین اسدآبادی اگرچه بیشتر ایام عمر خود را به قصد ایجاد اصلاح یا انقلاب از بالا در ارتباط به احکام و دولتهای کشورهای اسلامی گذراند، اما هیچگاه از مواضع نوخواهانه و انقلابی خود عدول نکرد و به‌طور روزافزون با تکیه بر اقشار متوسط و فرودست از علماء، بازرگانان ملی، دهقانان و دیگر نیروهای اجتماعی علیه ساختارهای سیاسی - اقتصادی منحط، ظالمانه و وابسته به بیگانه به‌عنوان موانع عمده نوسازی و توسعه، موضع گرفت. او در آخرین نامه‌اش به «هم‌مسلك‌های ایرانی» از زندان باب‌عالی - استانبول، پس از انتقاد از خود مبنی بر اینکه ایکاش من تمام تخم افکار خود را به‌جای فاسد کردن در «شوره‌زار سلطنت»، این «زمین کویر»، در «مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم»^۱، خطاب به دوستان، هم‌مسلكها و پیروان ایرانی خود می‌نویسد:

«بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است، شماها تا میتوانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص، شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات؛ هرگاه بخواهید اشخاص (را) مانع شوید وقت شما تلف می‌گردد، اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می‌کند، سعی کنید موانعی را که میانه الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید. گول عوام فریبان رانخورید»^۲

ضداستبداد بودن سید جمال‌الدین لزوماً به معنای مشروطه خواه بودن او نیست و هر چند او شکل نظام سیاسی مطلوب خود را ارایه نکرده و در

۱- همان منبع، ص ۲۰۹.

۲- همان منبع، ص ۲۸۱.

۳- همان منبع، ص ۲۸۲.

مقاطع و مناطقی از شکل نظام سلطنتی مشروطه، پارلمان و حکومت قانون حمایت و یا به دلایل ماهوی علیه آن موضع گرفت ولی اصالتاً و در نهایت می‌توان گفت که او فراتر از مبنای لیبرالیسم اروپائی و شکل نظام سلطنتی، بر مبنای تفکر دینی متوجه نظام سیاسی آرمانی خود در راستای امت و امامت و در قالب نوعی نظام جمهوری بود. به علاوه هاردینگ، سفیر انگلیس در ایران، در گزارش خود به وزیر خارجه بریتانیا (۱۹۰۱م)، با اشاره به دو دسته از مخالفان صدراعظم امین‌السلطان دسته دوم را «مجامع پان اسلامی» پایه گذاری شده توسط سیدجمال در ایران می‌خواند که «در فکر انقراض رژیم قاجاریه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی و اتحاد نزدیک با کشور عثمانی است.»^۱

بنابراین سیدجمال‌الدین اسدآبادی خواهان نوسازی و اصلاح امور مسلمین و توسعه یکپارچه و چندبعدی جوامع مسلمان، بر مبنای فکر و فرهنگ و تفکر دینی احیا و بازسازی شده بود که بارهیافتی انقلابی و نه لیبرال یا محافظه کار، آنرا ممکن و ضروری می‌دید، به نحوی که به خاطر آن همواره درگیر مبارزه با جهل و جمود، ظلم و بی‌عدالتی و استبداد و استعمار بود، او در بعضی از نامه‌های خصوصی‌اش، درباره هدف خود نوشت:

«من آنچه گفته‌ام و می‌گویم و کرده‌ام و می‌کنم، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود و بهیچوجه انانیت مرا درو مدخلی نبوده است،... من صدراعظم نمی‌خواهم بشوم، من وزیر نمی‌خواهم بشوم، من ارکان دولت نمی‌خواهم بشوم، من وظیفه نمی‌خواهم، من عیال ندارم، من ملك ندارم و نمی‌خواهم که داشته باشم... بسیار اشخاصها به واسطه من به رتبه بیگی و پاشائی رسیده‌اند و بسیار اشخاص به توسط من به مواجب‌های باهظه رسیده‌اند و لکن خود

۱- اسماعیل رائین، انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت، تهران: (۱۳۴۵)، ص ۴۹.

من همیشه به‌یك حالت بوده و خواهم بود جز نصیحت و اصلاح مقصد دیگری ندارم.»^۱ «... مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق، مقصدی نیست جز آنکه در اصلاح دنیا و آخرت مسلمانان بکوشم و آخر آرزویم آنست که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود.»^۲

۱- محمد محیط طباطبائی، نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق‌زمین، صص ۶ و ۱۸۵.

۲- همان منبع، ص ۱۸۹.